

آموزش و فرهنگ

1- تعامل نظام آموزشی و سیاست های فرهنگی کشور را از لحاظ آسیب های فرهنگی نظام آموزشی چگونه ارزیابی می فرمایید؟

اگر پرسش را درست فهمیده باشم، عرض می کنم که در ابتدای تأسیس مدارس جدید در کشور ما، هنوز در هیچ جا مسئله مدرنیزاسیون مطرح نشده بود و سیاست فرهنگی و آموزشی نیز وجود نداشت و شاید به فکر هیچ کس نمی رسید که در اخذ و اقتباس آورده های تجدید، جانب فرهنگ را باید مراعات کرد. البته حفظ ظاهر امر دیگری است که همواره صاحبان فضیلت فکری بدان ملتزم بوده اند چنانکه میرزا تقی خان امیرکبیر معلمان دارالفنون را از کشوری آورد که عنوان استعمارگر نداشت و درس هایی را که ممکن بود با فرهنگ و اعتقادات در تعارض قرار گیرد، در برنامه قرار نداد. این رعایت در جای خود اهمیت دارد اما حفظ ظاهر کافی نیست زیرا علم و آموزش علوم در زمینه فرهنگ خاص پیشرفت می کند و نتیجه می دهد. شاید گفته شود که آموختن فیزیک و زمین شناسی و جغرافیا با همه فرهنگ ها نسبت مساوی دارد و در هیچ فرهنگی با آن مخالفت نمی شود. این سخن نادرست نیست اما درست بودنش تا جایی است که عمق مطلب پوشیده مانده باشد. فیزیک و زمین شناسی و جغرافیا را در جایی می توان تعلیم کرد که این علوم جایی در نظام زندگی مردم داشته باشند و اهمیت تعلیمشان محرز شده باشد. وقتی کتاب اقتصاد سیاسی سیسموندی با عنوان «آداب مملکت داری» به فارسی ترجمه شد، هیچ جایی پیدا نکرد و مقدمه ای که میرزا عبدالغفار نجم المملک بر گزارش اولین سرشماری تهران نوشت و در آن بحث مهم جمعیت شناسی اروپای آن زمان را پیش آورد، کسی به آن توجه نکرد و حتی وقتی درس جمعیت شناسی در دانشگاه تهران تدریس می شد به آن سابقه اعتنایی نشد. علم بصری علم بودن، به همه جا نمی رود بلکه به جایی می رود که در فرهنگ آنجا از آن استقبال شود مع هذا علم و تمدن جدید قدرت و اعتباری دارند که به همه جا می روند و حتی ناخوانده هم می روند. علمی که ناخوانده به جایی می رود، اگر در خانه فرهنگ محل و مقامی پیدا نکند، دوام نمی آورد یا رشد نمی کند یعنی آموزش باید با اوضاع و مقتضیات فرهنگ متناسب باشد. تمدن های قدیم هرچه بودند، این مزیت را داشتند که تعادل و تناسب در آنها نه با برنامه ریزی بلکه به نحوی کم و بیش طبیعی صورت می گرفت اما اکنون باید این تعادل را با برنامه ریزی به وجود آورد و برنامه ریزی فرهنگ و علم و آموزش و پیشرفت کاری بسیار دقیق و دشوار است. ما هنوز سیاست مدون علم و فرهنگ و حتی سیاست آموزش نداریم ولی از چندین سال پیش به نیاز خود پی برده ایم و مطالعه و تحقیق برای تدوین این سیاست ها را آغاز کرده ایم. پرسش شما هم حاکی از آغاز توجه به لزوم تدوین برنامه علم و پژوهش و آموزش است.

2- نظام آموزشی غیررسمی در شکل گیری ارزش ها و باورهای فردی چه نقشی دارد؟ در همین زمینه برای ارتقاء و نهادینه سازی معرفت دینی در نظام آموزشی چه راهکارهایی را پیشنهاد می فرمایید؟

برخلاف آنچه معمولاً می پندارند، آموزش رسمی چندان در اخلاق و عادات و اعتقادات اشخاص اثر ندارد مخصوصاً اگر آموزش های رسمی فاقد یک محور و اصل وحدت بخش باشد. مردم آداب و اعتقادات و خلیات خود را بیشتر در خانه و کوچه و بازار و کمتر در مدرسه می آموزند و اکتساب می کنند. البته معلومات و اطلاعات علمی را در مدرسه باید فراگرفت. برای پاسخ دادن به پرسش شما مهم آنست که

بدانیم آیا نسبتی میان اطلاعات و معلومات مکتسب در مدرسه از یکسو و اعتقادات و آداب و اخلاق عمومی از سوی دیگر وجود ندارد یعنی آیا فراگیری معلومات و اطلاعات اثری در شخصیت و رفتار و گفتار و کردار مردمان نمی گذارد؟ چنین تأثیری را نمی توان منکر شد اما هر نوع یادگرفتنی موجب تغییر در اخلاق و رفتار و عقاید نمی شود. آموزش های دینی و اخلاقی لازم است اما اگر درست در جای خود صورت نگیرد، حتی اگر بصورت اطلاعات در حافظه دانش آموزان و دانشجویان ضبط شود، چه بسا که با دل و جان و تن آنان پیوندی پیدا نکند. شواهد و قرائن حاکی از آنست که آموزش های رسمی دینی و اخلاقی را مؤثرتر از آنچه در واقع هست، ارزیابی می کنند و به این جهت گاهی در کتاب های درسی ادبیات و تاریخ نیز مطالب دینی را درج می کنند. پیداست که دین در تاریخ و فرهنگ و در شعر و ادب ما چه مقام ارجمندی دارد اما درس های ادبیات و تاریخ و . . . باید درس ادبیات و تاریخ باشد. از طریق شعر و ادب و تاریخ می توان بر معلومات دینی افزود و حتی اعتقادات اشخاص را راسخ تر کرد اما این امر وقتی صورت می گیرد که پیش از آن آمادگی و قبول خاطر در اشخاص پدید آمده باشد و آنها کم و بیش در طلب علمی باشند که به آنها آموخته می شود. پیداست که معلمان مدارس باید مطالب کتاب های درسی را بیاموزند اما معلمان جامعه باید پیش از آنچه به گفتار درسی توجه می کنند، به آماده کردن گوشها بیندیشند زیرا گوش همه مردمان همه مطالب را یکسان نمی شنود و به همه سخنان یکسان راه نمی دهد. مختصر اینکه برای هر آموزشی دانش-آموزان و دانشجویان باید شوق طلب پیدا کرده باشند. مدارس ما در برانگیختن این شوق بخصوص در دروس دینی و اخلاقی تقریباً ناتوانند یعنی مدرسه و دانشگاه کمتر کسی را دیندار می کند مگر آنکه نشان داده شود (و نه فقط گفته شود) که دین با وجود آدمی چه نسبتی دارد و با آن چها می کند و دینداری چه آثار نیکویی در جامعه و زندگی مردمان می تواند داشته باشد. در این آموزش گوش و چشم از هم جدا نیستند. آموزگاران بزرگ دین و اخلاق، با کردار خود گفتارشان را اثبات می کنند. تعلیم مستقیم باید با تأسی به این آموزگاران صورت گیرد اما تعلیم سراسری و دائم اعم از رسمی و غیر رسمی، به موقع و مقام دین در نظام زندگی و سرپان آن در نظر و عمل و علم و ادب بسته است. آمیختن تصنیعی دین با معلومات و اطلاعات غیر دینی اثر چندان ندارد و گاهی که اثر دارد، اثرش منفی است. دین عین راستی و دوستی است و با راستی و دوستی تعلیم می شود و اشاعه می یابد. این نکته بخصوص در عصر ما اهمیت دارد که در آن آدمی به کمالایی در عداد کمالهای دیگر مبدل شده و حتی مهر و دوستیش نیز معمولاً به کالاهای و اشیاء تصرفی تعلق می گیرد.

3- بطور کلی اگر باور داشته باشیم که بین آموزش و پرورش و زمینه های فرهنگی و اجتماعی جامعه یک رابطه متقابل مهم و غیر قابل انکاری وجود دارد، در آن صورت بفرمایید این رابطه متقابل تحت تأثیر چه عواملی ممکن است تقویت و یا تضعیف گردد؟

فرهنگ طریق و راه است و راه نیز به مقصد یا مقاصدی می رسد و البته از هر راهی به هر مقصدی نمی توان رسید پس آموزش و پرورش باید با فرهنگ تناسب و سنخیت داشته باشد. در زمان ما علم و تکنولوژی ناظر به تصرف در جهان، اهمیت بسیار یافته است. اکنون جهان رو به توسعه و بطور کلی جامعه بشری در برابر دو امکان قرار گرفته است. یکی اینکه یکسره به هرچه پیش می آید، تسلیم شود و با د زمان او را بهرسو که می وزد، ببرد. امکان دیگر اینست که به مدد هنر و تفکر و از طریق رسوخ در فرهنگ خودی و احراز مقام و شأن نظارت در فرهنگ جهانی، فرهنگ دیگری پدید آید که در آن تکنولوژی حقیقتاً و نه در عالم وهم و خیال به خدمت آدمی درآید نه اینکه سلطان و قانونگذار همه چیز و همه جا و حتی خلوت زندگی آدمی باشد. اکنون فرهنگی که در جهان، آموزش و پرورش را راه می برد، فرهنگ جهانی است ولی چون این امر به چشم ظاهر نمی آید، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اگر به این نسبت توجه شود، نه فقط نظام آموزش خلل نمی یابد بلکه راه برای رسیدن به فرهنگ دیگر و بهره برداری بهتر از آموزش و پرورش فراهم می شود.

4- آموزش و پرورش در توسعه ارزش ها، نوسازی جامعه، توسعه اجتماعی اقتصادی و فرهنگی چه تأثیری دارد؟

گسترش دامنه قبول ارزش ها و نوسازی جامعه و توسعه اجتماعی و اقتصادی به آموزش و پرورش بسته اند یا بهتر بگوئیم آموزش و پرورش یک کشور مظهر و آئینه وضع کشور است. اگر دانش آموزان بسیار چیزها می آموزند که بدریشان نمی خورد و در خاطریشان نمی ماند، پیداست که برنامه ریزان به عاقبت کارها نیندیشیده اند و از بیهوده کاری پروا نداشته اند. همگانی کردن آموزش و توسعه مدرسه و دانشگاه یک ضرورت است اما علم و آموزش باید متناسب با نیازهای مردم و جزئی از برنامه پیشرفت باشد و اگر کسی بگوید پیشرفت شعار منورالفکری و جامعه متجدد است و ما نمی خواهیم راه طی شده تجدد را بیمائیم، عرض می کنم که باید توانایی پیمودن راه تجدد را پیدا کرد تا بتوان راهگشا و ره آموز راه آینده دیگری شد.

5- شکل گیری پدیده مدرک گرایی به عنوان یک پدیده و معضل فرهنگی و آموزشی چه تأثیراتی بر نظام آموزشی کشور در زمینه های اجتماعی و فرهنگی می تواند داشته باشد؟

چیزی که شما آن را مدرک گرایی می دانید، نتیجه و فرع سستی پیوند میان علم و نظام زندگی است. مدرک گرایی نشانه قرارنگرفتن دانش و دانشگاه در جایگاه خاص خود است و البته ممکن است این بی تعادلی و سست بنیادی را تشدید کند. مخالفت مستقیم با مدرک دوستی و مدرک خواهی هیچ اثری ندارد بلکه باید کاری کرد که مدرک فقط معرف و نشانه باشد و کسی بصرف داشتن مدرک علمی صاحب رتبه و مقام علمی نشود. وقتی بسیاری از دانشمندان ما مقام علم اشخاص را با تعداد مقالاتشان می سنجند و آن را که مثلاً 52 مقاله نوشته است، دانشمندتر از صاحب 51 مقاله می دانند، با مدرک گرایی چه می توان کرد و اگر حرفی زده شود، شاید با این ملاحظه درست و بجا مواجه شود که آیا می خواهید همین یک مللک را هم بی اعتبار کنید که هیچ ملاکی در کار نباشد و رأی و سلیقه و ملاحظات شخصی و خصوصی حاکم شود؟ می بینید که در بحث مدرک گرایی احتیاط باید کرد. این امر به وضع کلی علم و مقام آن در جامعه مربوط است. من نمی گویم همه امور را رها کنیم و منتظر اصلاح کل و کلّی نظام علم و آموزش باشیم بلکه می گویم در علاج هر نقص و نارسایی به اصل و اساس هم توجه کنیم.

6- راهکارهای لازم جهت ارتقاء فرهنگ پژوهش چیست؟

برای ارتقاء فرهنگ پژوهش باید پژوهش را با برنامه توسعه و نظام تولید و مصرف و مدیریت و نیازهای اخلاقی و مادی حقیقی کشور هماهنگ کرد.

7- از دیدگاه جنابعالی زمینه ها و عواملی که می توانند در استفاده عملی و کاربردی پژوهش ها با توجه به نیازهای گوناگون جامعه مؤثر باشند، باید دارای چه ویژگی هایی باشند؟

اگر ما به نظم مدیریت و اتقان علم و تکنولوژی قائل باشیم، این اعتقاد ما را بسوی پژوهش می برد و پژوهشی اهمیت می یابد که با آن بتوان سازمان ها را خوب اداره کرد و روابط و مناسبات را سامان داد و نقائص تولید صنعتی و کشاورزی را کمتر کرد. علم وقتی پیدا می شود که در جایی نقصی دیده شود و بخواهند آن نقص را برطرف کنند. اگر آدمی نقص خود و امکان کمال را نمی دید، علم هم ندانست. من اگر در نوشته ها و گفته های خود بر نقص و نیاز تأکید می کنم، نظرم به این معنی است نه اینکه کوشش های ارجمند دانشمندان و صاحب نظران را بی قدر بدانم. برای یافتن مسائل لازم نیست ما خود را به تکلف بیندازیم. وارد کوچه و بازار و مدرسه و اداره و کارخانه و حتی خانه که می شویم، وقایعی پیش روی ما قرار می گیرد که می تواند به مسئله مبدل شود منتهی یک اراده راهیابی به مسائل و حل آنها باید وجود داشته باشد تا مشکلات هر روزی را بصورت مسئله درآورد وگرنه مشکل را همه مردم درک می کنند.

8- از دیدگاه جنابعالی مشکلات و چالش های موجود بر سر راه نظام آموزش و پرورش ایران دارای چه ابعاد و ویژگی هایی هستند؟ راهکارهای لازم و مناسب جهت حل آنها را چه می دانید؟

مشکل آموزش و پرورش ما مشکل جهانی است. ما برنامه آموزشی خود را در همه سطوح و مراتب از اروپا و آمریکا اخذ کرده ایم. ما دوره راهنمایی داریم زیرا که فرانسویان پس از جنگ جهانی دوم به فکر راهنمایی تحصیلی افتادند. اینکه آنها چه نتیجه ای از طراحی راهنمایی تحصیلی گرفتند، مورد نظر ما نیست اما بنظر نمی رسد که ما از تأسیس دوره راهنمایی هیچ بهره ای برده باشیم جز اینکه بر حجم درس ها افزودیم و فرزندانمان را خسته کردیم و در جان آنان کتاب را با ملالت همخانه ساختیم. در برنامه دبیرستان هم با همه کوشش هایی که در سال-های اخیر شده است، هنوز به نتیجه نرسیده ایم و در کار آزمایش و خطا هستیم. ممکن است گمان شود که صاحب نظران و دانشمندان ما از عهده تدوین برنامه تحصیلی بر نمی آیند. آنها چه برنامه ای تدوین کنند که هم زیربنای آموزش عالی و مقدمه رسیدن به مقام پژوهش باشد و هم معلومات مفید و لازم را به کسانی که به تحصیل خود ادامه نمی دهند، بدهد؟ مگر می دانیم آموزش عالی ما به کجا می رود . . . مشکل آموزش ما گرچه عمیق است و ریشه های تاریخی دارد، از مطالعه آثار و نتایج آن هم می توان درسها آموخت. ما گمان می کنیم اگر برنامه های مدرسه را قدری سبک کنیم، دانش آموزان را تنبل و بی سواد بار می آوریم ولی اگر توجه کنیم که دانش آموزان ما پس از خروج از دبیرستان و حتی بهترین آنها از آنچه آموخته اند چه مقدار در خاطریشان مانده است، شاید راضی شویم به اینکه مثلاً بجای خواندن هزار صفحه تاریخ و جغرافیا و فراموش کردن همه مطالب آن، صد صفحه را طوری بیاموزیم که در خاطر دانش آموزانمان بماند و . . . ولی این مشکل که قدری به روان شناسی اجتماعی ما نیز بستگی دارد وقتی طرح و حل می شود که نسبت درست و حقیقی میان آموزش و پرورش و زندگی را درک کرده باشیم و بدانیم که مدرسه تمرین زندگی و مقدمه ورود به جامعه و قبول مسئولیت و شغل و ادای وظائف دینی و اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی است. چالش کنونی ما با کمال طلبی ناممکن و تمنای محال است. ما هنوز در آموزش و پرورش همه دان می خواهیم نه مرد و زن زندگی و غالباً از یاد می بریم که علم به معنای جدید آن، علم کارساز است و اگر کارسازی نکند، چه اعتباری می تواند داشته باشد؟

9- در جهت مهندسی فرهنگی نظام آموزشی کشور چه تمهیدات و راهکارهایی باید برای آماده سازی بسترهای اجتماعی و فرهنگی اندیشیده شود، به گونه ای که زمینه استقبال از تغییر و تجارب جدید و تجربه کردن ایده های نوآورانه فراهم گردد؟

بهوش باشیم که مهندسی فرهنگ را به معنای دستکاری فرهنگ ندانیم و گمان نکنیم که هرکس یا هر گروهی به میل خود می تواند فرهنگ بسازد یا فرهنگ را بهر صورتی که می خواهد، درآورد. فرهنگ در دست ما و در اختیار ما نیست بلکه بر ما احاطه دارد و فهم و درک ما با آن معنی می شود. عبارت دیگر فرهنگ ساخته فهم و درک ما نیست بلکه شرط فهم ما است. اشکالی که بر این سخن وارد می شود اینست که پس ما محکوم حکم فرهنگیم و در برابر آن هیچ اختیاری نداریم. احاطه فرهنگ بر فهم و درک ما، احاطه مکانیکی و مکانی نیست. فرهنگ بدون افراد آدمی و مستقل از وجود فهم و درک و اعتقاد و عمل آنان وجود ندارد و آدمی نیز هرگز بی-فرهنگ نبوده است. اگر فرهنگ را امری بیرون از وجود آدمی بدانیم، این بیرون جزئی از وجود آدمی است. درست بگوییم ما و فرهنگ، امور موجود مستقل و جواهر قائم به ذات نیستیم. ما و فرهنگ نه فقط با هم نسبت داریم بلکه عین نسبتیم پس تعین فرهنگ نیز بسته به اینست که به امکان های آینده و شرایط زندگی چگونه می اندیشیم. ما اکنون نمی توانیم از فرهنگ جهانی نظر برداریم و هرچه بیشتر در آن تأمل و تفکر کنیم، نسبتمان با فرهنگ یا درست بگوییم جایگاه تاریخی و فرهنگی مان استوارتر می شود و با این پشتوانه می توانیم به استقبال آینده و تازه ها و البته خطرهای آن برویم. تجربه کردن آسان نیست و همه همیشه از عهده تجربه بر نمی آیند یا از تجربه درس نمی آموزند. تجربه کردن مستلزم آزادی است و آزادی بدون نسبت آزاد و بی تکلف با فرهنگ، پدید نمی آید. ما نیاز داریم که نسبت خود را با حقیقت دین و شعر و حکمت و فلسفه و ادب مستقیم تر کنیم و وسائلی پرتکلف را هرچه می توانیم، از سر راه برداریم. علم و پژوهش و نوآوری صرف شغل نیست بلکه صورتی و وجهی از کمال زندگی است که کسانی بخت برخورداری از آن را پیدا می کنند.

10- مهندسی فرهنگی نظام آموزشی کشور در ایجاد زمینه و تحول در برنامه های درسی و روش های دوره های مختلف در راستای تسهیل کاربرد فناوری های نوین آموزشی، فناوری های اطلاعاتی و ارتباطی چگونه می تواند نقش ایفا کند؟

گمان می کنم در این پرسش مهندسی فرهنگی را به معنایی بکار برده اید که معمولاً بجای آن فرهنگ سازی گفته می شود. چنانکه می دانید، فرهنگ سازی ساختن و پدید آوردن فرهنگ به معنی شرط علم و عمل و نظم معاملات و مناسبات مردمان نیست بلکه منظور از آن موجه کردن بعضی رسوم و فراهم آوردن زمینه اجرای آسان آنهاست که اینهم درجات و مراتب دارد یعنی همه عادات و آداب را به آسانی نمی توان قبولاند و ملکه مردمان کرد. مثلاً پلیس راهنمایی ما موفق شد بستن کمربند را برای رانندگان و سرنشین های اتومبیل ها تقریباً جا بیندازد اما هرچه کوشید که پیاده ها را عادت دهد که هنگام عبور از عرض خیابان و در چهارراه ها قواعد راهنمایی را رعایت کنند یا در تقاطع ها و نزدیک چهارراه و وسط خیابان برای سوار شدن از دحام نکنند، توفیقی بدست نیاورد. اینکه کی و کجا و در چه مواردی می توان آداب و عادات و استفاده از وسائلی را به مردم قبولاند، مطلب مهمی است اما تسهیل کاربرد فناوری های نوین آموزشی و اطلاعاتی و ارتباطی، مشکل چندان ندارد. آنچه مهم است چگونگی کاربرد این فناوری ها و بهره برداری مناسب از آنهاست. کاربرد این وسائلی را باید آموخت و مهمتر اینکه از این وسائلی باید در درسها یا در بعضی درس ها بهره برداری کرد.

11- به چه طریق مهندسی فرهنگی نظام آموزشی کشور می تواند در کاهش یا رفع جدایی میان برنامه‌های درسی رسمی و آموزش‌های غیررسمی حاکم بر خانه، جامعه محلی، رسانه‌ها و محیط‌های فرهنگی-اجتماعی سهیم و دخیل باشد؟

طراحی که عنوان کردید یعنی طرح متناسب ساختن برنامه‌های درسی و آموزش رسمی یا آموزش آزاد غیر رسمی، در عداد مهمترین و جامع‌ترین مصادیق مهندسی فرهنگی است. چنانکه قبلاً هم اشاره کردم، مهندسی فرهنگ تمنای محال است اما مهندسی فرهنگی با این دو معنایی که می‌گویم، امکان دارد. یکی اینکه طراحی‌ها و حتی طراحی‌های مهندسان، با ذوق فرهنگی قرین باشد و طراحان بدانند که در کجا و در کدام زمینه طرح خود را در می‌اندازند. معنی دیگر مهندسی فرهنگ که در حقیقت معنی دیگر نیست بلکه نسبت به معنی اول عام‌تر و شامل‌تر است، می‌تواند این باشد که برنامه‌ریزی آموزشی و علمی و سیاسی و اجتماعی را با نظر به شرایط فرهنگ تدوین کنند. در این کار نه مستقیماً در فرهنگ تصرف می‌کنند و نه بدون تحقیق به ردّ و طرد شئون عالم موجود می‌پردازند بلکه هر چیزی را در موضع خود قرار می‌دهند یعنی عاقلانه و عادلانه عمل می‌کنند اما طریق عقل و عدل تاریخی و مخصوصاً تدوین برنامه آموزش رسمی هماهنگ با آموزش‌های غیررسمی، طریق گشوده و طی شده‌ای نیست بلکه باید آن را گشود و پیمود. گمان می‌کنم در پرسش شما مراد از آموزش‌های غیر رسمی، سازگار شدن با فرهنگ باشد. در اروپای جدید این هماهنگی به تدریج در طی مدتی قریب به دوپست سال حاصل شد اما در مناطقی که برنامه آموزشی خود را از اروپا و آمریکا اقتباس کرده‌اند، گرچه بعضی تعارضات و ناهماهنگی‌ها در طی زمان از بین رفته است و این برنامه‌مهمان، دیگر در خانه غریب و ناآشنا نیست اما چه بسا که هنوز در خانه جایگاه معلوم ندارد. اگر این مهمان باید همچنان در خانه سکونت داشته باشد، تکلیفش باید معلوم باشد و اهل خانه بدانند که با او چه نسبت دارند و از او چه توقعی می‌توانند و باید داشته باشند. پیداست که طراحی برای به وجود آمدن این هماهنگی کار آسانی نیست و صاحب‌نظران در باب آن اختلاف‌ها دارند و البته بسیاری از اختلاف‌ها نیز سیاسی و ایدئولوژیک است. کسی می‌تواند بگوید که برای هماهنگ سازی آموزش‌های رسمی و غیر رسمی، باید یک طرح و نظم کلی از آینده در نظر باشد و تغییر روابط و مناسبات در درون آن و به اقتضای نظم کلی صورت گیرد. این نظر دو اشکال دارد. یکی اینکه طرح نظام نو بسیار دشوار است. عیبت دیگری که بر آن گرفته‌اند اینست که در نظر داشتن چنین طرح‌هایی با سیاست‌خشن و قهرآمیز ملازمت دارد. شاید این اشکال‌ها به طرح‌های صرفاً سیاسی وارد باشد اما اگر طراحی از آینده با توجه به امکان‌ها و شرایط و مصلحت‌ها در انداخته شود و آن طرح درونی مردمان و مایه وفاق و هماهنگی دلها و دست‌های آنها شود، نگرانی از سیاست‌قهر و خشونت هم مورد نخواهد داشت. در مقابل این رأی کسانی می‌گویند روابط و مناسبات را در طی زمان و در وقت و جای خود باید اصلاح کرد و در این مورد خاص فی‌المثل رسانه‌ها و خانواده‌ها و مؤسسه‌هایی که قواعد رفتار مردمان در بیرون از خانه را وضع می‌کنند و تحت نظارت خود دارند، نباید بی‌خبر از برنامه‌های رسمی آموزش و بی‌اعتنا به آنها باشند. سازمان آموزش و پرورش نیز باید سهم واقعی آن سازمان‌ها را در نظر داشته باشد. مشکلی که در این مورد پیش می‌آید اینست که در موارد اختلاف و تعارض کدامیک باید اصلاح یا تعدیل شود و ملاک تشخیص و تصمیم چیست؟ اگر مقصدی نباشد، هیچ راهی بر راه دیگر رجحان و مزیت ندارد و راه رفتن بی‌وجه می‌شود. بنظر من جامعه‌ها باید ببینند که کجا می‌خواهند بروند و به چه علم و عمل و به کدام نظام مدنی و سیاسی و معیشتی می‌توانند و باید نائل شوند. در این صورت در هر موقع می‌توانند تصمیم‌های مناسب بگیرند و آنها را در معرض آزمایش بگذارند. گمان من اینست که در شرایط کنونی جهانی شدن که تحول بسیار سریع شده است، نه فقط در همه جا بین آموزش رسمی و غیر رسمی ناهماهنگی و تعارض پدید می‌آید بلکه گاهی آموزش‌های رسمی هم با هم نمی‌سازند و قهری است که آموزش‌های عمومی غیر رسمی نیز هیچ سامان و نظامی نداشته باشند. متأسفانه جامعه کنونی، جامعه‌ای با بستگی‌های سست و گسستنی است. پیوستگی که نباشد، تدبیر مشکل می‌شود. مهر و معرفت طیب جمله علّت‌هاست.

